# برگی از باد

# انقلاب 57 از دیدگاه ناهمگون

نویسنده: عزیز غاز (تخلص)

پاییز 1402 خورشیدی

## مقدمه

انقلاب 1357 خورشیدی یکی از پر مباحثه‌ترین موضوعات تاریخ معاصر ایران است. نویسندگان بیشماری به خوش‌گویی و یا بدگویی از آن پرداخته‌اند. ولی جای یک چیز در میانِ کتب و مقالاتِ انقلاب 57 خالی احساس می‌شود و آن نظر اندیشمندانِ غیرسیاسی[۱] ایران است. متاسفانه اکثرِ نویسندگان سیاسیِ ایران، یا جیره‌خواران رژیم جمهوری اسلامی هستند و یا در خارج کشور آواره‌اند و با صدقه‌ی صهیونیست‌ها و غربی‌ها زنده مانده‌اند، بنابراین نظرات بی‌طرف در میان نویسندگان سیاسی ایران کمیاب است. من تصمیم گرفتم نویسنده‌ای باشم

[1] Politically in-active

که سود و زیانی از نویسندگی‌اش نمی‌برد و دیده‌ها و شنیده‌هایش را با صداقت و بی‌طرفی می‌نگارد.

مشاهدات و نظرات من، تصویر نهایی و تعیین تکلیفِ این موضوعات نیست بلکه هدف من تحریکِ اندیشمندانِ ایرانی‌نژاد بر ادامه‌ی بحث و استنتاج منطقی و صادقانه در این زمینه‌ها می‌باشد. بی‌طرفی و صداقت محور اصلیِ دستگاهِ سخن‌پردازیِ این نویسنده خواهد بود و امید است این راستگویی پیوسته و واگیردار باشد.

این کتاب کاملا" ***رایگان*** در اختیار فارسی‌زبانان و ایرانی‌ها قرار می‌گیرد. این کتاب به طور جزئی و یا کُلی رایگان است و نباید بابتش پولی پرداخت گردد. چنانچه سخنی از این نویسنده را جایی بازگو می‌نمایید

ذکر منبع فراموش نگردد. امید است بزرگوارانی که آن را می‌خوانند نقدش کنند و با خردِ خویش بسی بر مباحثش بیفزایند و بسی دیگر کتاب‌ها بنویسند.

/عزیز غاز

# فهرست مطالب

# انقلاب 57: قدرت

سخن از جمهوری اسلامی همیشه شامل انقلاب 57 می‌شود. انقلاب 57 پیروزی بزرگی برای هیچ‌کس بود. نظام پهلوی متحد بلوک غرب[۲] در خاورمیانه و تأمین کننده‌ی امنیتِ کشورهای عربیِ طرفدار بلوک غرب در خاورمیانه بود. دشمن سرسخت نظام پهلوی گروه‌های چپگرا بودند. دستگیری‌ها و مجازات‌هایی که علیه اعضایِ گروه‌های چپگرا توسط ساواک اعمال می‌شد وجهه‌ی نظام پهلوی را به عنوان یک نظام پیشرو بیش از پیش مخدوش می‌ساخت. بازجویی‌های مخالفان چپگرا بیشتر با نقض حقوق بشر

---

[2] بلوک غرب متشکل از مجموعه‌ی کشورهای سرمایه‌داری در اروپای غربی و آمریکای شمالی می‌باشد که هسته‌ی اولیه‌ی پیمان آتلانتیک شمالی را نیز بوجود آورد. این کشورها دارای فرهنگ همگون هستند و در واقع همگی آن‌ها استعمارگران سال‌های 1500-1800s می‌باشند. سردمدار بلوک غرب نخست بریتانیا بود و سپس در دوران جنگ سرد ایالات متحده آمریکا گردید.

همراه بود. وحشیگری‌های ساواک علیه اعضای بسیار جوان این گروهک‌ها قابل توجیه و انکار نبود و بخش بزرگی از جامعه‌ی ایران را، هرچند بدون گرایش سیاسی، مرعوب و منزجر ساخته بود. وقتی از این نقطه به چنان شدت عملی می‌نگریم فقط روی ِ سیاه ِ پهلوی نمایان است[3].

نظام پهلوی در دهه‌های 40 و 50 شمسی از بابت نقض حقوق بشر احساس ناراحتی نمی‌کرد. دیکتاتورها و دولت‌های متحد بلوک غرب همگی سازمان امنیت‌های بزرگ و سازوکارهای غول‌پیکر

3 من نمی‌گویم ساواک خوب بود یا بد بود! من فقط به نقض گسترده‌ی حقوق بشر توسط این سازمان امنیتی و واکنش مردم عادی ایران به آن اشاره می‌کنم. حالا فکرش را بکنید اگر ساواک شخصی همچون مرا بازداشت می‌کرد چگونه با او برخورد می‌نمود؟ من چپی یا راستی نیستم ولی نوشته‌های من آکنده از پردازش‌های ضد سرمایه‌داری افسارگسیخته و ضد تمام‌گرایی (totalitarianism) است!

برای شکار و معدوم کردن کمونیست‌ها داشتند و بلوک غرب از این تلاشِ دولت‌ها خرسند بود. حتی در تربیت سازمان‌های امنیت دولت‌های متحد کمک هم می‌کرد برای مثال زندگی‌نامه‌ی Klaus Barbie را مطالعه نمایید[۴].

ولی سیاستِ بلوک غرب در ترغیبِ دیکتاتوری و سرکوب در کشورهای متحدش، دستخوشِ دگرگونی شد. این تغییر سیاست بلوک غرب اندکی پیش از پایان جنگ ویتنام (1975 میلادی) آغاز شد و دلیل آن کاهش توانِ اقتصادی شوروی برای ایجاد انقلاب‌های کمونیستی بود[۵]. ضعف شوروی یک

4 لازم به تذکر است در این وهله‌ی زمانی، شکنجه و سرکوب مخالفان در کشورهای بلوک شرق هم رایج بود. فقط چون نظام پهلوی متحد غرب محسوب می‌شد ذکر نقض حقوق بشر در بلوک غرب اولویت این نویسنده قرار گرفت.

[5] Brezhnev Stagnation

فرصتِ طلایی به بلوک غرب داد تا وجهه‌ای تاریخ پسند و انسان گرا برای متحدین خویش بسازد. براساس سیاست جدید غرب، در بسیاری از کشورهای متحد غرب، دیکتاتورها با جمهوری‌های طرفدار غرب جایگزین شدند. حتی روایت‌های چپگرا همچون قدرت دادن به فقیران و پابرهنگان وارد گفتمانِ متحدان بلوک غرب در جهان سوم شد.

این تغییر سیاست در ایران هم اعمال گشت. روح‌اله خمینی از چندین سال پیشتر برای این چنین روزی در آب نمک نگهداری شده بود.

در دهه‌ی 1350 شمسی، محمدرضاشاه هیچ رقیب عمده‌ای علیه قدرت خویش در کشور ایران نداشت:

1. در این دهه گروه‌های چپ عضوگیری بسیار

نامؤثری نسبت به دهه‌ی چهل داشتند. دلیل کاهش عضوگیری این گروه‌ها ترکیبی از چند عامل درونی و بیرونی بود.

نخست آنکه ایدئولوژی این گروه‌ها دچار تغییرات عجیب در طی زمانِ طولانیِ مبارزه‌شان شده بود. ایدئولوژی آن‌ها با اضافاتِ اسلامی به فرقه شبیه گشته بود و دیگر منطقی و علمی نبود. تغییراتِ ایدئولوژی، آینده‌ی آرمانیِ آن‌ها را نامعلوم و مشابهِ یک حکومت عدل‌علی نموده بود که برای عامه‌ی مردم نیاز به یک حضرت علی برای تحقق داشت و نه یک سبیل چخماقی[۶].

[6] در واقع تمایل به فرقه‌سازی از کمونیست دارای سابقه‌ای بزرگتر و ریشه در تصفیه‌های استالینی دارد ولی ما در اینجا آن را بحث نمی‌کنیم.

دوم اینکه گروه‌های چپ بین اقلیت‌های قومی محبوب‌تر بودند[۷] بنابراین قطعاتی از قوم‌گرایی این اقلیت‌ها را در خود تلفیق کردند و جدایی‌طلبی را دستمایه قرار دادند. هرچند جدایی‌طلبی و تجزیه‌طلبی در گفتار چپی‌ها بسیار محو می‌نمود و به صورت کُد

---

7 ورود اندیشه‌ی نوین سوسیالیستی به ایران همواره با ذهنیت تجزیه‌طلبی همراه بوده و هست. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، قاضی محمد کردستان، دموکرات کردستان، پژاک و جنگلی‌های گیلان همگی سوسیالیستی و جدایی‌طلب بودند. به طبعِ آن‌ها جنبش‌های چپگرایِ بعدی همچون مجاهدین خلق و فداییان خلق نیز، جدایی‌طلبی و تجزیه‌طلبی در خمیرمایه‌شان موجود بود.

یک نکته‌ی جالب: ملا مصطفی بارزانی متولد کردستان عراق بود. وقتی در زمان جنگ جهانی دوم جمهوری مهاباد با فرمان جوزف استالین تشکیل گردید، بارزانی به ایران آمد و فرمانده کل قوای کردستان در جمهوری مهاباد شد. او پس از سقوط شورشِ مهاباد، سال‌ها در شوروی پناه گرفت. بارزانی شخصاً به مسکو رفت و به تحصیل در رشته‌ی علوم سیاسی و نظامی پرداخت. سپس به شمال عراق بازگشت و حزب راسیست کردستان (کومله) را رهبری کرد. او سرانجام در واشنگتن درگذشت. او یک فرصت‌طلب و بازیچه‌ی ابرقدرت‌ها بود که حتی خاک کردستان را لایق مُردن هم ندید.

واژه‌هایی مانندِ فدرال[8] یا اتحاد جماهیر یا اتحادیه‌های کارگری بیان می‌شد ولی جاذبه‌ی چپ‌گراها برای یارگیری از بدنه‌ی جامعه‌ی ایران را کاهش می‌داد. بدنه‌ی جامعه‌ی ایران که سال‌ها در مدارس شاهنشاهی، ایران متحد را آموزش دیده بودند این گروهک‌های چپ را مناسبِ آینده‌ی کشورِ خویش نمی‌یافتند.

سوم اینکه پس از سال‌ها مبارزه با نظام پهلوی، بسیاری از سردسته‌های گروه‌های چپ بازداشت و یا کشته شده بودند و جایگزین‌شان افراد کم ظرفیت‌تر شدند. در واقع تا اواسطِ دهه‌ی 50 شمسی، گروهک‌های

[8] Federal Government

چپ توسط ساواک موفقیت‌آمیز مهار و سرکوب شده بودند.

چهارم اینکه استانداردهای بالاتر زندگی غربی که توسط فیلم‌های هالیوود تبلیغ می‌شد بر جاذبه‌ی آرمان‌های بلوک شرق سایه می‌افکند. گسترش سینماها و افزایش تعداد تلویزیون‌ها در خانه‌ها در دهه 50، عامل این پروپاگاندایِ مؤثرِ زندگی غربی بود.

چند عامل بیان شده در بالا و عوامل دیگر افول چپ-گرایی در ایران را در اواسط دهه 50 شمسی نوید می-داد. این افول در واقع جهانی بود و با کاهش قدرت اقتصادیِ شوروی همراه بود.

2. در دهه 50 شمسی، اعضایِ نهضتِ ملی خنثی شده بودند. با تبلیغاتِ گسترده‌ی نظام پهلوی درباره‌ی

تخت‌جمشید و تاریخ درخشان ایران، جبهه‌ی ملی و نهضت ملی به حاشیه رانده شدند. شاه خودش مظهر و مرکز ملیت ایرانی بود. بنابراین سخنان ملی‌گرایانه راهی علیه او پیش نمی‌برد.

رهبران مذهبی و بیشتر آخوندها در جریان کودتای 28 مرداد 1332 از شاه پشتیبانی کرده بودند و به مصدق پشت نموده بودند. ولی پس از کودتا، یاران مصدق چاره‌ای به جز مذهبی‌تر شدن برای ادامه‌ی حیات سیاسی خویش نیافتند. اعضایِ جبهه و نهضت ملی مدام مذهبی‌تر شدند و در نهایت حرفی برای گفتن برای‌شان باقی نماند چون در عمل به چاکرانِ آخوندها بدل گشتند. مصدق هم به یک افسانه‌ی نامربوط به جبهه و نهضت ملی تبدیل شد.

3. آخوندها و ساختار مذهبی همچنان مؤید شاه بودند. مردم مذهبی بودند و نظام پهلوی حامی مذهب ملی بود. هزاران مسجد در دهه‌های 40 و 50 شمسی توسط دولت شاهنشاهی ساخته شد. هدف از مسجدسازی مقابله با خطر کمونیست بود ولی در عمل تریبونی بزرگ در اختیار آخوندها قرار داد که مذهب را بیش از آنچه نیاز و مبحث مردم بود ارائه و نمایش می‌داد. خمینی را در سطح جامعه مردم عادی نمی‌شناختند و مراجعِ بزرگ و شناخته‌شده هیچکدام علیه شاه سخنی نمی‌گفتند.

بنابر سه بند ذکر شده در بالا، شاه در دهه‌ی 50 شمسی بی‌رقیب در قدرت بود و هیچ‌چیز جایگاهش را تهدید نمی‌کرد.

## انقلاب 57: نارضایتی

همان‌طور که اشاره شد از اواسط دهه 70 میلادی، سیاستِ کاهشِ دیکتاتوری و سرکوب در کشورهای متحد بلوک غرب آغاز گردید. در ایران هم در اواسط دهه 50 شمسی فضای باز سیاسی به دستور آمریکا اعمال گشت. این فضای باز سیاسی طبیعی نبود و از سوی آمریکایی‌ها در واکنش به ضعفِ مالیِ شوروی اجرا شد. با توجه به مذاکرات CIA با خمینی در دهه‌ی 40 شمسی، می‌توان گفت که فضای باز سیاسی بی-ارتباط با انقلابی نمودنِ خمینی نبود.

به هرحال در دهه‌ی 50 شمسی نارضایتیِ فراوانی از نظام پهلوی در میان گروه‌ها و طبقاتِ جامعه‌ی ایران

وجود داشت که این فضای باز سیاسی آن را بسیار آشکارتر نمود.

در ادامه به چند مورد از این منابع نارضایتی در بدنه‌ی جامعه‌ی مسلمان و سنتی ایران می‌پردازیم:

1. هرچند در دهه‌ی 50 شمسی، مشکل خاصی بین مذهبیون و شاه دیده نمی‌شد ولی یک شکاف وجود داشت! بخش بزرگی از جامعه‌ی ایران هنوز به شدت غیرتی و محجبه و مذهبی بودند، این امر در تقابل فراوان با شهرنشینانِ بالاشهری بود که سبک زندگی غرب را پیشه کرده بودند و زنان‌شان بی‌حجاب و مردان‌شان بی‌نماز بودند. این شکاف در آداب روزمره نیز ظاهر می‌شد. آدابِ توالت، طهارت، همسریابی و رفتارهای جنسی نیز بین بالاشهری‌ها و بدنه‌ی جامعه‌ی

ایران متفاوت بود. علارغمِ تلاشِ بالاشهری‌ها برای اظهار شیعه بودن، دیگران آن‌ها را خارج دین بی‌غیرت بی‌حیا و بی‌طهارت می‌دانستند. مردمِ فقیر و عادی جامعه از مراوده با بالاشهری‌ها اکراه داشتند و پشت سرشان ایشان را بهایی و متظاهر خطاب می‌کردند. بهایی بودنِ برخی دولتمردان مانندِ هویدا[۹] و زندگیِ متجدد ایشان به این اکراه دامن می‌زد.

بنابراین تناقض را در اینجا می‌بینیم. مردم ایران در دهه‌ی 50 شمسی به غرب متمایل بودند چون استانداردهای زندگی غربی را می‌خواستند ولی سبک زندگی غربی را پس می‌زدند چون نمی‌خواستند

9 هویدا خدمات بسیاری به ایران نمود. در ضمن، من به هیچ وجه قصد ندارم بهایی بودن را بد یا غلط تلقی کنم. جملات متن برگرفته از نوع سخن‌پردازی مردم کوچه و بازار ایران در آن دوران است.

توسط خانواده و دیگر اکثریت جامعه طرد شوند و نجس خوانده شوند. این تناقض به سبک زندگیِ ثالثی در میانِ خانواده‌های متوسط جامعه انجامید که خود از عوامل نارضایتی از نظام پهلوی گشت. سبک زندگی ثالث اعم از آزادی مردان و اسارت زنان بود. مردان کاباره و جنده‌خانه و میخانه می‌رفتند و از تفریحاتی که در فیلم‌ها دیده بودند لذت می‌بردند ولی همسر و خواهر خود را در قفس و آشپزخانه محصور می‌کردند مبادا که بی‌حیا و بی‌غیرت شناخته شوند. این سبک زندگیِ مردسالارانه در فیلم‌های دهه پنجاه شمسی هم بازتاب داشت. مثال آن فیلم *قیصر* است، پسر خانواده مدام کاباره می‌رود و با دوستانش عرق‌خوری می‌کند ولی به خاطر غیرت هر خونی می‌ریزد و قهرمان عوام می‌شود. کاباره‌ها پر از مردان حشری و بیشتر ازدواج

کرده بود که همسر و دختر خود را در خانه حفظ می-کردند ولی خودشان در کاباره و اتوبوس هر زنی را دستمالی و انگشت می‌کردند[10]. این رفتارهای مردان محیط جامعه را بیش از پیش برای زنان ناامن می‌کرد و دلیلی بر عدم حضور مؤثر زنان در سطح جامعه می-شد. قانون کیفریِ دولت شاهنشاهی مقابله‌ی مؤثری با این رفتارها نمی‌کرد و حتی با قوانینی همچون خدمت وظیفه‌ی سربازیِ زنان، امکانِ ورودِ زنان به جامعه را محدودتر هم می‌ساخت. خدمتِ سربازی زنان، شاغل شدن‌شان را با سدی دو ساله و نگرانی‌هایِ اساسی از سویِ خانواده‌های ایرانی همراه می‌کرد. قانونِ سربازیِ زنان، خبر از شناختِ بسیار نادرستِ دولتمردانِ شاه از فرهنگِ ایرانی می‌داد و شکاف بین بالاشهری‌هایِ

---

10 تعرض جنسی و شوخی‌های بی‌ادبی و جنسی.

نجس و بدنه‌ی عادی و باغیرت جامعه را صدچندان می‌کرد[11].

2. دهه پنجاه شمسی شاملِ حادثه‌ی مهم دیگری نیز بود. درآمد نفتیِ دولت شاهنشاهی با افزایش قیمت نفت افزایش چشمگیری پیدا کرد. شاه ساختنِ صنایعِ سنگین را سرعت بخشید. حقوق‌ها و استخدام‌ها افزایش پیدا کرد و سیل عظیمی از مهاجرانِ روستایی به شهرها آمدند تا شانس خود را برای زندگی بهتر امتحان کنند. این مهاجران در جنوب شهر و حلبی-آبادهای اطراف شهرها ساکن می‌شدند. مهاجران جدیدِ حاشیه شهرها، از وضعیت اقتصادی ناراضی

[11] در صورتیکه شما این کتاب را می‌خوانید و غیرت مردان و حیایِ زنان را به عنوان ارزش‌های بنیادینِ جامعه‌ی ایرانی نمی‌فهمید، نیاز دارید چند سال را با یک خانواده‌ی متوسط ایرانی در تهران بگذرانید تا این ارزش‌ها را درک کنید.

بودند و از حکومت مأیوس می‌شدند. چون رشد اقتصادی برای موفقیت چنان جمعیتِ بزرگی کافی نبود. روستاییانِ مهاجر مذهبی بودند و بالاشهری‌ها را نامسلمان و بی‌غیرت می‌دیدند. مساجد و تکایای فراوانِ شهرها، پر از این مهاجرانِ روستایی شد که از آخوندها حرف‌شنوی داشتند[۱۲]. اختلاف طبقاتی در این حلبی‌آبادها به شدت آشکار بود و به شکاری برای دوربین‌های رسانه‌هایِ غربی تبدیل شد. رسانه‌هایِ تازه آزاد شده‌ی غربی، موضوع شاه را دست گرفتند و با انعکاس نارضایتی‌های ایرانیان، سیرکِ آزادی‌های رسانه‌ای به راه انداختند. حسادتِ مردمِ اروپا و آمریکا

12 آخوندها از خوشی زندگی در کویت برای تهیدستان تعریف می‌کردند و اینکه پول نفت می تواند میان مردم تقسیم گردد تا هیچ کس کار نکند و همه فقط بخورند و بخوابند و سکس کنند.

از پیشرفت‌های سریع خاورمیانه که به لطف قیمتِ نفت انجام می‌شد، به صورت خشونتِ منفعل[۱۳] در رفتار و گفتارِ رسانه‌های‌شان علیهِ شاهِ ایران ظاهر می-شد.

3. ایرانیان همه‌ی چهارده قرن گذشته را در رؤیایِ دست نیافتنیِ ساسانیان گذرانده بودند. شاهنامه هفت-پیکر و آثار شاعران ایرانی مملو از این آرزوست. نظام پهلوی نخستین سلسله‌ی **ایرانی‌الاصلِ** پس از حمله-ی مغول محسوب می‌شد که به طور فراگیر تمامیِ سرزمینِ ایران را تحتِ یک حکومتِ **متمرکز** درآورد[۱۴] و به ایرانی بودن افتخاری دوباره بخشید.

---

[13] Passive Aggression

14 البته صفویان هم تا حد زیادی ایران‌پرست و ایرانی‌نژاد بودند. ولی قدرت غالب نظامی‌شان ترکان قزلباش بود و سلسله‌های پس از ایشان عمدتا" قزلباش شدند مانند افشاریان و قاجارها.

تاریخِ پس از اسلامِ ایران با شکست‌های پیاپی از نژادها و فرهنگ‌های کمتر توسعه‌یافته فرش شده است. حاکمانِ پس از اسلامِ ایران، بیشتر عرب تورک مغول و یا ترکیبی از این‌ها بودند. حکومت‌های ایرانی اگر اتفاق می‌افتادند ناپایدار و کوتاه بودند.

پهلوی ایرانی بود و در دهه‌ی 50 شمسی بالاخره قدرتمند شده بود. به لطف پهلوی، هویت ایرانی در تمامیِ بخش‌های ایران درحال گسترش بود و پارتی-بازی‌های نژادی در حال کاهش.

ولی اقلیت‌های قومی نارضایتیِ عمیقی نسبت به هویتِ ایرانی از خود نشان می‌دادند. هویت ایرانی بیشتر اشکانی ساسانی و هخامنشی بود بنابراین تُرک‌ها و کُردها در گذشته‌ی درخشانِ آن سهمی نداشتند. سه

قبیله‌ی باستانی آریایی[15] هیچکدام قابل ارجاع به ترک‌ها یا کردها یا حتی بلوچ‌ها نبودند. عرب‌های جنوب هم که مرتبه‌ای منفی در هویت ایرانی کسب نمودند.

در اواسط دهه 50 شمسی نارضایتیِ فرهنگیِ اقلیت-های قومی، به یاریِ پروپاگاندایِ گروه‌های چپ، به اوج خودش رسید. آخوندهایی هم که نگرانِ بازگشتِ هویت پیشااسلامی به ایران بودند در مبارزه علیه هویت ایرانی با چپی‌ها همنوا شدند.

در اواسط دهه 50 شمسی تبلیغاتِ جدایی‌طلبیِ چپ‌ها در استان‌های دارایِ اقلیت قومی بیشینه شد. گروه‌های چپگرا تلاش می‌کردند ذهنیتِ متفاوت و ممتاز بودنِ

---

15 ماد پارس پارت

اقلیت‌های قومی را تقویت نمایند تا هم از ایشان عضوگیری کنند و هم اینکه در زمان ضعف کشور بلوا به پا کنند و طبل جدایی طلبی بزنند. چپی‌هایِ کردستان آذربایجان و خوزستان، حکومت مرکزی را به محروم نگه‌داشتنِ این مناطق محکوم می‌کردند.

در اینجا باز هم تناقضی را در رفتار مردم ایران می‌بینیم. اقلیت‌های قومی (ترک کرد عرب) هویت ایرانی را بیش از پیش در زندگی روزمره خود به کار می‌بستند تا بتوانند در اقتصادِ کشورِ در حالِ پیشرفتِ شاهنشاهی ایران سهیم باشند ولی نارضایتیِ فرهنگی خویش از هویت باستانی ایران را در میان خانواده و دوستانِ هم-نژاد بسیار بیشتر از گذشته بیان می‌کردند. در این دوره فارسی سخن‌گفتن، به عنوان زبان دوم، حتی در مناطق

بدون فارسی‌زبانان رایج شد و لباس‌های محلی بیش از پیش مطرود شد. ولی بدگفتن پشتِ سر همسایه‌هایِ فارس و غیرهم‌نژاد به عادتِ اقلیت‌های قومی در شهرهای بزرگ بدل گشت.

4. ترس از ساواک به صورت یک ترومایِ جمعی[۱۶] در ایران ظاهر گشت. سالیان سال ترس سرانجام روان جمعی مردم، به خصوص تحصیل کردگان را به حالتی بحرانی سوق داد. برخی مردم هر اتفاق منفی‌ای را از چشم ساواک می‌دیدند. به طور مثال، دو نفر در شهرری بر اثر مسمومیت بخاری ماشین خفه شدند و مردم بلافاصله ساواک را در حادثه دخیل دانستند. فضای باز سیاسی 1356 همچون انفجاری از عقده‌ها

[16] Collective Trauma

عمل کرد و بسیاری از سیاسیون و تحصیل‌کرده‌ها مخالفتی صددرصدی و بی‌منطق از نظام پهلوی را دنبال نمودند.

5. عامل دیگر نارضایتی شهرنو بود. نظام پهلوی انتقاد اجتماعی را برنمی‌تافت. همان‌طور که کشف حجاب ناگهانی توسط رضاخان اعمال گردید و باعث دلخوریِ فراوان میان اقشار مردم شد، محمدرضاشاه هم قانون آزاردهنده‌ی سربازی را نه تنها برای مردان اختیاری نکرد بلکه برای زنان هم اجباری نمود. یک مورد دیگر از انتقاد ناپذیریِ نظام پهلوی مساله‌ی شهرنو بود.

شهرنو نخستین منطقه‌ی قرمز ایران با قوانین دولتی، توسط نظام پهلوی سروسامان گرفت[17]. تا پیش از شهرنو فقط سیستم صیغه برای خریدوفروش سکس موجود بود. صیغه و تن‌فروشی در اطراف حرم اِمامان معصوم و امامزاده‌ها رایج بود[18] که بیشتر اوقات با

---

17 فحشا در تمامی جوامع بشری وجود داشته و دارد. دولت‌ها دو رویکرد نسبت به آن دارند، یا از آن صرف‌نظر می‌کنند و انکارش می‌کنند و یا آن را قانونمند می‌نمایند.

18 در اینجا خاطره‌ای از یکی از اقوام خودم را نقل می‌نمایم. ایشان خانمی مسن و مذهبی هستند و این خاطره‌ی دردناک را که به صورت تروما برایش درآمده بود تعریف کرد: "من در سال 1352 دختری 12 ساله بودم و بهمراه خانواده‌ام به زیارت امام رضا در مشهد رفتم. یک روز صبح، من و عمه‌ی بزرگم به قصد زیارت از هتل خارج شدیم و به حرم رفتیم. وقتی پس از زیارت از حرم به هتل بازمی‌گشتیم، مردی درشت اندام و 50 ساله به تعقیب ما افتاد. ابتدا فکر کردیم اشتباهی شده است ولی پس از آن که مرد در یکی از خیابان‌های اطراف حرم اقدام به دست زدن به من کرد، فهمیدیم قضیه جدی است. من و عمه شروع به داد و هوار کردیم تا توجه مردم را جلب کنیم و در این لحظه مرد به خنده افتاد. مرد گفت که ظاهرا" ما از فرهنگ مشهد مقدس و حرم رضوی چیزی نمی‌دانیم. حرف‌های او را کسبه‌ی محترم خیابان تایید نمودند. مرد گفت زنانی که صیغه می‌شوند چادرشان را برعکس بر سر می‌کنند و اشاره به چادر من کرد. مرد بسیار حسرت خورد که چرا من صیغه نمی‌شوم. من فقط یک دختربچه بودم که فرق پشت و روی چادر را هنوز نمی‌دانست و این گونه مورد تعرض قرار گرفت. پس از رفع این مزاحمت، من و عمه فورا" به هتل بازگشتیم و این داستان برای 45 سال ناگفته ماند"

کرایه دادنِ کودکان خردسال همراه می‌شد و می‌شود. رساله‌ی روحانیون شیعه دارای فصولی درباره‌ی نحوه-ی سکس کردن با کودکان خردسال است[19] تا نمک شرعی بر این زخمِ ناشی از فقر بپاشد.

شهرنو قرار بود این ضایعات را حل کند ولی متاسفانه نتواست قانونمند بماند[20].

در جریان کودتای 1332، عده‌ای از خانم رییس‌ها و جاکش‌های شهرنو به عنوان طرفداران شاه علیه مصدق به خیابان‌ها آمدند. نه چندان بی‌ارتباط با این ماجرا، شهرنو و اماکن مشابه آن در دیگر نقاط کشور پیوسته در طی حکومت محمدرضاشاه گسترش یافتند.

---

19 تحریرالوسیله امام خمینی

20 متاسفانه کرایه دادن کودکان برای سکس در مراکز زیارتی هرگز متوقف نشده و تا امروز ادامه دارد.

جاکش‌های شهرنو اقدام به اغفال دختران شهرستانی می‌کردند و اقداماتِ دولت شاهنشاهی برای محافظت از زنان در برابر جاکش‌ها بسیار ناکافی بود. فرزندانِ جنده‌ها از خردسالی جنده می‌شدند[۲۱] و در عمل هیچ سیستم خدمات اجتماعی برای این طبقه‌ی در حال انفجار وجود نداشت. جنده‌ها به پاسِ شغل خود با مردانِ زیادی از طبقات گوناگون جامعه در ارتباط بودند. داستان‌های غم‌انگیزِ ایشان از سوء استفاده‌های جاکش‌ها، عدم همیّت نظام پهلوی برای بهبود فرهنگ ایرانی و حقوق زنان را جار می‌زد.

بسیاری از اهل قلم و فیلم‌سازانِ آن دوره، همچون ابراهیم گلستان و علی حاتمی نقدهای تندی بر وجود

21 دخترانی به جوانیِ 14 سال، گواهی دولتی فعالیت در شهرنو را می‌یافتند. حال آن که سن قانونی ازدواج 18 سال اعلام شده بود و این یک تناقض بود. (صفحه ویکی‌پدیای شهرنو)

جاکش‌ها و عدم وجود خدمات اجتماعی در شهرنو می‌نوشتند. ولی نظام پهلوی و بخصوص شاه حاضر به شنیدن این انتقادها نبودند[۲۲]، شاید به خاطر کمکی که جاکش‌ها در جریان کودتای 1332 به پهلوی ارائه داده بودند.

پنج مورد بالا و بسیاری از موارد دیگر، نارضایتی مردم ایران از نظام پهلوی را دامن می‌زد. ولی باید توجه داشت که این نارضایتی‌ها برای بروزِ یک انقلاب کافی نبود و بیشتر مردم ایران دوست نداشتند در دردسر بیفتند و با دولت درگیر نمی‌شدند.

22 در کشورهای پیشرفته‌ی فرهنگی همچون سوئد، جاکشی جرم محسوب می شود چون جاکش ها با معتاد کردن و یا خشونت، زنان را به فحشا مجبور می نمایند.

## انقلاب 57: آفرینشِ یک غوغا

شاه در قدرت بی‌رقیب بود و مردم ناراضی. ولی این برای شروعِ یک انقلاب کافی نبود. انقلاب را **دیگران** برای ایران پختند. انقلاب 57 ترکیبی از چند جزء بود.

1. **رهبر**: خمینی را هیچ‌کس نمی‌شناخت ولی CIA از نخستین روزهای فعالیت سیاسی‌اش با او در ارتباط بود. خمینی با استفاده از یک تناقض به انجمن مخالفان پهلوی معرفی گردید.

هویت باستانی ایران بخش محوریِ ایدئولوژیِ دولت شاهنشاهی بود که در مدارس تلویزیون و حتی خارج

از ایران تبلیغ می‌شد. ولی قانون کاپیتولاسیون[23] نقض کننده‌ی هویت ایرانی گردید.

قانون کاپیتولاسیون[24] در سال 43 شمسی، برای اهدای مصونیت دیپلماتیک به مستشارانِ آمریکایی، به مجلس شورای ملی ایران برده شد. اشکال اساسی این قانون یکسان دانستنِ شرایطِ شغلیِ دیپلمات‌ها با مستشاران نظامی بود. یک دیپلمات با مردم عادی جامعه‌ی میزبان ارتباط چندانی ندارد ولی یک مستشار مدام با مردم عادیِ کشور میزبان کار دارد و حتی در

23 قانون اجازه استفاده مستشاران آمریکایی در ایران از مصونیت‌ها و معافیت‌های قرارداد وین.

24 در دوره قاجار کاپیتولاسیون در معاهدات تجاری با انگلیس و روس قرار داده می‌شد و دلیل آن ضعف شدید دولت قاجار در مقابل بیگانگان بود. در سال 1918 میلادی همه‌ی حقوق کاپیتولاسیون برای خارجی‌ها توسط مجلس شورای ملی ایران ملغی شد.

مواردی می‌بایست در مورد جان و مالِ زیردستانِ خود تصمیم بگیرد.

بنابراین قانون کاپیتولاسیون باعث اهدای امتیازی به مستشاران خارجی می‌شد که ایشان را همچون یک نژاد برتر در سطح جامعه‌ی میزبان می‌ساخت و این در تناقض مستقیم با ایدئولوژیِ نظامِ پهلوی در مورد سربلندیِ ایرانی‌ها و هویت برتریِ ایرانی بود.

این تناقض به راحتی برای مردمِ بی‌سوادِ کوچه و بازار هم قابل فهم بود. خمینی در طی نطقی با یک تمثیل، اشکالِ این قانون را بیان نمود و ملی‌گراییِ نظام پهلوی

را زیر سئوال بُرد[۲۵]. منطق او معقول و اثرش شگفت-انگیز بود. خمینی به یک چهره در میان مخالفان شاه بدل گشت[۲۶].

وقتی به قضیه‌ی مطرح شدنِ خمینی در سال 43 ژرف می‌نگریم، به نظر می‌آید که پیشنهادِ مصوبه‌ی کاپیتولاسیونِ مستشاران آمریکایی، از همان نخست توسط عروسک‌گردان‌هایِ خمینی انجام شده باشد.

---

25 بخشی از سخنانِ خمینی سال 1343 شمسی: "ملت ایران را از سگ‌های آمریکا پست‌تر کردند. چنانچه کسی سگ آمریکایی را زیر بگیرد از او مؤاخذه می‌کنند اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد مؤاخذه می‌کنند. چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، بزرگ‌ترین مقام را زیر بگیرد، هیچ کس حق تعرض ندارد".

26 خمینی پیروِ مظفر بقایی (نماینده وقت مجلس شورای ملی) این بلوا را بر پا نمود و جالب اینجاست که بقایی همان کسی است که با کمک پاکروان (رییس وقت ساواک) خمینی را از مجازات فراری می‌دهد. بقایی از مجریانِ کودتای 1332 علیه مصدق بود که بعد از انقلاب 57، با کمک حسن آیت شاگرد معنوی‌اش، اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌گنجاند. چه تصادفی؟!

افسوس که اطلاعات کافی در دسترس نیست که با قطعیت در موردش نتیجه‌گیری کنیم.

2. **ملت**: اندیشه‌ی انتقادی حکم می‌کند که مردم را واقع‌بینانه پردازش کنیم. مردم عادی هرگز کار و زندگی خود را رها نمی‌کنند تا برای اعتراض و زد و خورد با پلیس به خیابان‌ها بیایند. مگر اینکه دلایلی معیشتی موجود باشد و زندگانی‌شان مختل شده باشد.

در سال‌های 41 و 42 شمسی، خمینی مجموعه‌ای از سخنرانی‌های اعتراضی علیه انقلاب سفید انجام داد. درونمایه‌ی این سخنرانی‌ها همگی نگرانی‌های خوانین و زمین‌داران و آخوندها از نابودیِ عایدی‌شان بود[۲۷]

27 در جریان انقلاب سفید، آخوندها نگران عایدیِ موقوفات بودند و خوانین مالکیت بی‌قید و شرطِ زمین‌های ایران و کشاورزانی که همچون برده روی آن‌ها کار می‌کردند را از دست می-دادند.

ولی از زبان مردم عادی مملکت بیان می‌شد و با سخنانی درباره‌ی اسلام در خطر و عفت زنان و آزادی دکور شده بود. نظام پهلوی در این سال‌ها به شدت ساواک را علیه چپگراها به کار می‌بست و مردم عادی را مرعوب ساخته بود. بنابراین چاشنیِ اعلام خطر و تابوشکنیِ این سخنرانی‌ها در آن فضا، خوشایند به نظر می‌رسید.

ولی در نهایت خمیرمایه‌ی اعتراض خمینی یک چیز بیشتر نبود: "ما آخوندها و خوانین، نمی‌خواهیم دو زار از جیب‌مون کم شه!"

حکومت پهلوی انتظارِ مقاومت از سویِ خوانین و انگل‌های‌شان را داشت و بی‌اعتنا به سخنرانی‌های خمینی و چند آخوند دیگر، انقلاب سفید را پیش بُرد.

ولی غافل از آنکه خمینی با CIA هماهنگ است. در بهارِ 42، مجموعه‌ای از اعتراضات خیابانی توسط وعّاظ و پامنبری‌های‌شان در چند شهر اتفاق افتاد و عده‌ای هم زخمی و کشته شدند. این تظاهرات‌ها همچون شلوغی‌های کودتای 1332 با برنامه‌ریزی صورت می‌گرفت. مردم عادی حتی نمی‌دانستند خمینی کیست! و خمینی با حمایتی که مظفر بقایی از او به عمل می‌آورد حتی یک ناخنش هم نشکست[۲۸]! واضح است که خمینی از قبل می‌دانست که آسیبی نمی‌بیند. توجه شود که خمینی یک آخوندِ ناشناخته (غیرمرجع) بود و حوادث سال 42 هم باعث شهرتش

28 مظفر بقایی همه جا کمر بسته به اجرای دستورات CIA : چه در براندازیِ مصدق و چه در نجات خمینی وقتی علیه اصلاحات ارضی بلوا به پا کرد و چه در براندازیِ پهلوی و چه در اضافی کردن اصل ولایت فقیه به قانون اساسی جمهوری اسلامی. ما هم کور و کر و لال و خر هستیم!

نشد. ولی نامِ او در شعارهای سال 42 شنیده می‌شد که عجیب است[۲۹] و نشان‌دهنده‌ی سازمان‌دهی شده بودنِ شلوغی‌های 42 است. در واقع در سال 42 و 43، خمینی به عنوان یک چهره معرفی شد و در آب نمک خیسانده شد تا در زمان مقتضی اَلَم گردد. زمان مقتضی در سال 1356 و سیاست کاهش دیکتاتوری در نیمکره‌ی غرب بود.

فضای باز سیاسی در سال 1356 با فشار آمریکا ایجاد شد. در اثر فضای باز سیاسی، نارضایتیِ ریشه‌دارِ مردم ایران از حکومت پهلوی بسیار آشکار شد. ولی کسی به دنبال براندازیِ نظام پهلوی نبود. فقط چپگراها

29 خانواده‌ی پدر و مادر من در آن سال‌ها در تهران زندگی می‌کردند و مذهبی و مسجدی و غیرسیاسی بودند و تا سال 1356 نام خمینی را هرگز نشنیدند.

فرصت را غنیمت شمردند تا شلوغ‌کاری راه بیندازند. اینجا بود که خمینی را از لُپ‌لُپ بیرون کشیدند.

مقاله‌ی "رشیدی مطلق" آغاز معرفیِ خمینی شد و پروژه‌ی امام‌سازی از خمینی کلید خورد. سازندگانِ انقلاب با راهنماییِ CIA، نارضایتی مردم را جهت‌دهی کردند تا یک انقلاب مخملی را علیه نظام پهلوی ایجاد کنند. انقلابی در ذهنِ مردم و بدون حرکتِ مردم.

نارضایتی مردم باعث می‌شد که دو جور وعده برای آن‌ها جلب توجه نماید: یکی وعده‌ی بهبود مالیِ زندگی و دیگری آزادیِ مدنی.

در سال 56 عایدی فروشِ نفتِ دولت ایران به شدت افزایش یافته بود و شاه با سرعتی بی‌سابقه پروژه‌های صنایع سنگین را پیش می‌بُرد. رشد اقتصادی دو رقمی

بود و مردم افسانه‌هایی از ولخرجیِ سران رژیم پهلوی و لاابالی‌گریِ خاندانِ سلطنت می‌گفتند. این افسانه‌ها حسودیِ قشر بی‌بضاعت را نشان می‌داد. افزایش بودجه کشور امکانِ توزیعِ تغذیه (شیر موز و سیب) در مدارس مناطق پایین‌شهر و فقیر را فراهم نموده بود و شاه می‌خواست که بچه‌هایِ ایران سهمِ مستقیمی از منفعتِ افزایش قیمت نفت ببرند.

سازندگانِ انقلاب 57 چند واژه‌ی جدید را یکی یکی معرفی کردند و در ذهن مردم جا انداختند:

أ. امام: خمینی به عنوان یک مرجع عالی‌قدرِ تبعیدی معرفی شد. سپس مبارزاتِ سال‌های 42 و 43 او را در مساجد[30] برای مردم بازگو

30 که تعدادشان به لطف شاه خیلی زیاد شده بود

نمودند. سرشناسانِ جبهه‌ی ملی به معاشرت با او پرداختند و ارزشی سیاسی به او دادند. خمینی در فرانسه توسط رسانه‌های فرانسوی و BBC مشهور و مایه‌ی مباهاتِ دانشجویانِ حاضر در غرب شد. هر حرفی او می‌زد همچون وحی مُنزل توسط BBC چاپ می‌شد و در مقابل اختلاف طبقاتی و خشونتِ ساواک پیوسته دستمایه‌ی انتقادِ BBC بود.

ii. پولِ نفت: همه می‌گفتند ایران کویت می‌شود اگر شاه برود. مردانِ ایرانیِ طبقه متوسط و فقیر می‌خواستند در خانه بنشینند و مانندِ عرب‌های حاشیه خلیجِ فارس پول نفت بگیرند. این آرزو پیوسته میان مردم دهان به دهان نقل می‌شد.

iii. شهید: نمادسازی از مردگان، به سبک عاشورا، بسیار رواج یافت. هر کسی در مبارزه با دولت کشته می‌شد به یک ایزد بدل می‌گشت. خانواده‌ها به کشته شدن فرزندان‌شان مباهات می‌کردند و از آن‌ها برای ارتقای شأن اجتماعی خود استفاده می‌کردند.

iv. مجاهد: اگر چه چپی‌ها کم تعداد بودند و CIA قصد روی کار آوردن یک گروه چپ، هر چند آمریکایی‌اش را، نداشت ولی چپ‌ها پر سروصدا بودند. چپی‌ها به عنوان بازویِ شلوغ-کارِ انقلاب هدایت می‌شدند. وقتی مردم دیدند که فضای باز سیاسی واقعی است و شلوغ‌کارها از مجازات مصون هستند، تعداد زیادی از جوانانِ ناراضی به گروه‌های طرفدار خمینی

بدون گرایش چپ پیوستند و جبهه‌ی مذهبی همچون سال 1332 پر تعداد گشت.

3. **شاه:** در ابتدایِ سال 1357، شاه به طور ضمنی می‌دانست که غربی‌ها قصد یک انقلاب مخملی را دارند. در آخرین سفر رسمیِ شاه به واشنگتن، آمریکایی‌ها اجازه‌ی اغتشاشِ دانشجویانِ مخالف شاه را دادند و گاز اشک‌آور پلیسِ ضد شورش ملاقاتِ شاه با کارتر را به یک سیرکِ مسخره تبدیل کرد[31]. شاه از اجلاس سران غربی (آمریکا انگلیس و فرانسه) در جزیره‌ی گوآدلوپ (دیماه 57) با خبر شده بود. در آن اجلاس ایشان بر تعویض شاه با یک حکومت

---

31 سازمان امنیت و پلیس آمریکا چنان قوی است که اگر بخواهند، به راحتی از یک تظاهرات ممانعت می کنند. در واقع شلوغ کاریِ دانشجویان ایرانی در واشنگتن، نوعی تبلیغات و معرفی برای انقلابیون 57 بود. در ضمن آمریکایی‌ها از این طریق به شاه نشان دادند که احترامی برایش قائل نیستند و بهتر است خودش زحمت را کم کند.

منطبق‌تر با سیاست‌ها و منافع **نفتی‌شان** توافق کرده بودند. شاه از سفرایِ دولت‌های غربی آشکارا تقاضا می‌کرد که انقلاب مخملی را متوقف کنند.

شاه شخصیتی بسیار سیال در مدت 37 سال سلطنتش از خود نشان داد. او در آخرین سال‌های سلطنت خود بسیار میهن‌پرست شده بود. ده سالِ پایانیِ سلطنتِ شاه، از بهترین و آسوده‌ترین سال‌های تمدنِ ایران پس از اسلام محسوب می‌گردد. شاه همواره نیت خوب نسبت به کشورش داشت. نیتی خوب که بر اثر معادلاتِ پیچیده‌ی قدرت[32]، با سرکوب و تصمیمات سخت همراه شده بود. فضای باز سیاسی نارضایتیِ

32 هم مرزی با شوروی

ریشه‌دار ملت ایران را بیش از هر کسی بر شاه آشکار ساخت و شاه از مردم ایران دل‌شکسته شد.

از سوی دیگر شاه می‌دانست که با وجودِ نفوذِ فراوان آمریکا و غرب در دستگاهِ ساواک، امکانِ جلوگیری از انقلابِ مخملی وجود ندارد. او برای جان خانواده-اش می‌ترسید چون پس از چهل سال سابقه‌ی فعالیتِ سیاسی، همّیت دولت‌هایِ غربی برای عوض کردن حکومت را متوجه شده بود. سرانجام در دی‌ماهِ 1357، شاه ایران را ترک کرد.

4. **ارتش**: خروج شاه و خانواده‌اش از کشور (دیماه 57) و توصیه‌ی عجیب او به قره‌باغی[۳۳] در مورد حفظ

33 رییس ستاد بزرگ ارتشتاران

یکپارچگیِ ارتش، ارتش را در وضعیتی بی‌سابقه و بی‌سرپرست قرار داد.

آمریکایی‌ها یکی از افسران با سابقه‌ی خود به نام رابرت هایزر[۳۴] را برای مذاکره‌های پنهانی با سرانِ ارتش به ایران فرستادند و قدم به قدم با راضی کردنِ سران ارتش برای نرمش و توافق با انقلابیون، تحولات دی و بهمن 57 را رقم زدند. هایزر با استفاده از قانون کاپیتولاسیون دسترسی کامل به بخش‌های نظامی ایران داشت و در تنها دیدارش با شاه، به حالت دستوری، از شاه ایران خواست که ایران را ترک کند. جالب اینجاست که مذاکراتِ انقلابیون با امرای ارتش، توسط اعضای جبهه‌ی ملی انجام می‌شد که

34 معاون ستاد فرماندهی آمریکا در اروپا

افرادی شناخته شده و فرهنگی بودند. خمینی هم که در ارتباط مستقیم با CIA بود از عدم وجود خطر جانی برای بازگشتش به ایران مطمئن شد.

سران بیچاره‌ی ارتش در دامِ دلال‌بازیِ آمریکایی‌ها افتادند. یعنی هر بار به چیزی راضی می‌شدند موضعشان ضعیف‌تر می‌گشت و بار بعد جای چانه‌زنی کمتری داشتند[۳۵]. سرانجام همافربازیِ فرمانده نیروی هوایی آخرین لغزشِ سقوط شد.

قره‌باغی هم، که حسابی توسط هایزر به گوشه‌ی رینگ هول داده شده بود، گولِ سفیر وقتِ آمریکا را

---

35 هایزر تا روز 14 بهمن 57 در ایران اقامت داشت. او ملاقاتی 11 ساعته با ربیعی فرمانده نیروی هوایی و چندین ملاقات با قره‌باغی فرمانده کل ارتش داشت تا ایشان را به نرمش و دیدار انقلابیون راضی کند. در صورتیکه ما، هایزر و ملاقات‌هایش را، از تصویر تحولات 57 حذف کنیم، رفتارهای امرای ارتش شاهنشاهی در آن دوره نامعقول و دیوانه‌وار به نظر می‌آیند.

خورد که به او گفت: "خمینی می‌رود قم و به سیاست کاری ندارد". شاید ارتشیان به طور ناخودآگاه دلسردیِ شاه برای نگه‌داریِ نظام پهلوی را حس کرده بودند.

اعلامیه بی‌طرفیِ ارتش، تیر خلاصِ آمریکایی‌ها به شقیقه‌ی متحد سابقشان بود. پس از 22 بهمن 57، بسیاری از سران ارتش، که مردانی بزرگوار و لایق بودند، در دادگاه‌های یک دقیقه‌ای محاکمه و اعدام شدند تا خمینی به مردمِ بهت‌زده‌ی ایران ثابت کند که انقلاب شده است. هیچ‌یک از مردم عادی باور نمی‌کرد ده نفر در دانشگاه متحصن شوند و حکومتی با چنان ارتش مجهزی را صرف چند ماه عوض کنند.

5. **ساواک**: ترس از ساواک، سال‌ها مردم ایران را ناراضی نموده بود. سال‌ها ساواک با CIA و MI6 همکاری و نزدیکی گسترده‌ای داشت.

ولی نقش ساواک در سال پایانی حکومت شاه، گونه-ای متفاوت بود. انقلاب‌سازان عده‌ای از اعضای رده پایینِ ساواک را برای ایجاد اغتشاشاتِ بیشتر و تحریکِ کارگران به اعتصاب به کار بستند. به کارگیریِ ساواکی‌ها برای به جریان انداختنِ انقلاب 57 باعث شد عده‌ای به انقلاب 57 لقبِ "انقلابِ سازمان امنیت" بدهند[۳۶].

36 من مدرکی برای این گفته‌ام به جز سخنان برخی از اعضای سابق ساواک ندارم. فقط مدارک شهودی هستند و به شدت توسط جمهوری اسلامی پوشانده شده‌اند.

پنج پارامترِ نقل شده در بالا، رهبر ملت شاه ارتش و ساواک، هر کدام نقشی بازی کردند و یا بازی خوردند و انقلاب مخملین 57 اتفاق افتاد. مخملِ خونینِ 57 رژیمی بی‌رقیب در ستم را بر سرِ ایران گُستراند.

## نقد مستند انقلاب 57 شبکه تلویزیونی من‌وتو

مستندی با نام **انقلاب 57** توسط شبکه‌ی تلویزیونی **من‌وتو** ساخته شده است[۳۷]. این مستند از چند جنبه ممتاز است. نخست آن که مطالب کمتر منتشر شده‌ی فراوانی را نمایش می‌دهد:

1. مصاحبه‌های شاه با خبرنگاران خارجی که در داخل ایران توسط مردم عادی دیده و شنیده نمی‌شد.

---

37 پخش شده روی وبسایت یوتیوب در سال 1401 شمسی.

2. مصاحبه‌های متناقض خمینی که بنا به شرایط لحظه-ای تنظیم شده بودند و خمینی متنی از پیش آماده را از حفظ می‌گفت. ولی مردم عادی، آن مصاحبه‌ها را از رادیو BBC و با فصاحت کلام مخبر صدای انگلستان می‌شنیدند و خیال می‌کردند خمینی خیلی با سواد است.

3. فیلم‌های آرشیوی تلویزیون ملی ایران که جمهوری‌اسلامی هرگز آن‌ها را برای مردم داخل ایران پخش نمی‌کند.

4. تلاش کارتونیِ دولتمردانِ چند دولت آخر نظام پهلوی، در به رسمیت شناختن انقلاب‌سازانِ آمریکایی

5. دلزدگی شاه از ملت ایران که دلایل نارضایتیِ مردم ایران را هرگز نتوانست و نخواست درک کند.

به نظر من، این مستند دارای ضعف‌هایی در بخش روایی و نتیجه‌گیری است:

1. متاسفانه این مستند در زمینه‌ی استنتاج بی‌طرف نیست و تهیه‌کنندگانِ آن علارغمِ مدارکی که خودشان ارائه می‌کنند، تلاش دارند آمریکا و غرب را فریب‌خورده‌ی خمینی نمایش دهند! در صورتی که به وضوح در خود مستند، فعالیت‌های هایزر و رادیو BBC عامل اصلی تغییر حکومت در ایران دیده می-شوند. واضح و مبرهن است که ارتش شاهنشاهی ایران بسیار نیرومند بود و سقوط آن در عرض یک ماه فقط با کمک آمریکایی‌ها امکان‌پذیر بود.

2. مستند من‌و‌تو برخی گروه‌های ضد ایران و تجزیه-طلب را در نوری مثبت تصویر می‌کند و این امر

غرض‌ورزی و کمک به دشمنان ایران است. چگونه جمهوری اسلامی می‌تواند بد باشد وقتی فلان گروهک تجزیه‌طلبِ اقلیت قومی به عنوان خوب معرفی می‌گردد؟!

3. در این مستند هیچ اشاره‌ای به سلاخیِ سربازانِ ارتش ایران (سال 1358 شمسی) در پادگان‌های کردستان نشد و فقط پاسخ سنگینِ ارتش ایران به تجزیه‌طلبان کُرد نمایش داده شد. روش کُشتن سربازانِ مرزبانیِ ایران توسط گروهک‌های کُرد[۳۸]، بریدن خرخره با سیم[۳۹] بود.

---

38 کومله، پژاک، حزب دموکرات کردستان و ... .

39 فقط تا نصفه خرخره را می‌بریدند تا آن سرباز زجرکش شود و پیغامی برای ایران و ایرانیان ارسال شود که گروهک‌های تجزیه‌طلب سایر ایرانیان را پست‌تر از خویش می‌دانند. در آن سال-ها، یکی از اعضای خانواده خودم سرباز وظیفه بود و به ناحیه‌ی کردستان اعزام شد.

/عزیز غاز

پاییز 1402 شمسی برابر با 1392 سال که از تاجگذاری شاهنشاه ایران یزدگرد ساسانی می‌گذرد. باشد که فروهرِ آن شاهنشاهِ پاک، همواره بر فراز دریایِ آسمان ایران بدرخشد.